

ژن ژیان آزادی؛ از خیابان تا ساختن جامعه‌ای دیگر

کژوان ابتهاج



چهار سال از شهریور ۱۴۰۱ گذشته است؛ چهار سال از روزهایی که نام ژینا به یکی از ماندگارترین نشانه‌های اعتراض و تغییر در جامعه ایران تبدیل شد و «ژن ژیان آزادی» از خیابان‌های کردستان به شعاری فراتر از مرزهای جغرافیایی بدل شد. امروز، در چهارمین سالگرد آن رخداد، شاید تکرار روایت آنچه گذشت چندان دشوار نباشد؛ پرسش دشوارتر این است که از آن خیزش چه چیزی باقی مانده است؟ آیا «ژن ژیان آزادی» تنها یک اعتراض بود که در خیابان متولد شد و در خیابان فروکش کرد، یا آنکه توانست نوع نگاه جامعه به زن، قدرت، زندگی و آزادی را تغییر دهد؟ اگر جنبش‌های اجتماعی را نه فقط با حضور خیابانی، بلکه با میزان تغییر در ذهنیت، مناسبات اجتماعی و توانایی جامعه برای سازمان‌دهی خود بسنجیم، پاسخ به این پرسش پیچیده‌تر خواهد شد.

در این میان، خوانش عبدالله اوجالان از مسئله‌ی زن و آزادی می‌تواند دریچه‌ای متفاوت برای فهم این تجربه بگشاید؛ نگاهی که رهایی زن را نه یک مطالبه‌ی فرعی، بلکه نقطه‌ی آغاز بازاندیشی در قدرت، جامعه و شیوه‌ی زیستن می‌داند. از این منظر، «ژن ژیان آزادی» را می‌توان نه فقط به‌عنوان یک شعار اعتراضی، بلکه به‌عنوان پرسشی درباره امکان ساختن نوع دیگری از جامعه خواند. چهار سال بعد، شاید مسئله اصلی دیگر این نباشد که «ژن ژیان آزادی» تمام شده یا ادامه دارد؛ پرسش مهم‌تر این است که آیا توانسته از یک لحظه‌ی اعتراضی به یک گفتمان و از گفتمان به یک پروژه‌ی اجتماعی تبدیل شود؛ پروژه‌ای که در آن زن، زندگی و آزادی نه سه واژه‌ی جدا، بلکه سه ضلع یک تحول اجتماعی باشند.

بخش اول: چهار سال بعد از ژینا؛ از واقعه به مسئله

شهریور ۱۴۰۱ را نمی‌توان فقط به عنوان یکی از مقاطع اعتراضات سیاسی در تاریخ معاصر ایران ثبت کرد. آنچه پس از مرگ ژینا- مهسا امینی در بازداشت گشت ارشاد اتفاق افتاد، خیلی زود از یک اعتراض مشخص به مسئله‌ای فراگیر درباره زن، بدن، زندگی، آزادی و رابطه‌ی جامعه با قدرت تبدیل شد. شعاری که در ابتدا در خیابان‌های کردستان شنیده شد، در مدت کوتاهی از مرزهای جغرافیایی و هویتی عبور کرد و به یکی از مهم‌ترین نشانه‌های اعتراضی نسل جدید ایران تبدیل

شد. اما چهار سال بعد، پرسش اصلی دیگر این نیست که در شهریور ۱۴۰۱ چه اتفاقی افتاد. آن مرحله را تاریخ ثبت کرده است. پرسش مهم‌تر این است که آن رخداد چه چیزی را در جامعه ایران تغییر داد؟ آیا «ژن ژیان آزادی» صرفاً یک خیزش اعتراضی بود که در اثر فشار و سرکوب خیابانی متوقف شد؟ یا آنکه باید آن را یک فرایند اجتماعی دانست که پس از فروکش کردن اعتراضات خیابانی، در اشکال دیگری به حیات خود ادامه داده است. پاسخ به این سؤال، تا حد زیادی به تعریف ما از «جنبش اجتماعی» وابسته است. اگر جنبش اجتماعی را صرفاً با خیابان، تجمع، اعتصاب و اعتراض آشکار بسنجیم، ممکن است نتیجه بگیریم که با کاهش حضور خیابانی، جنبش نیز پایان یافته است. اما جنبش‌های اجتماعی همیشه در خیابان زندگی نمی‌کنند. گاهی خیابان نقطه ظهور یک تغییر است، نه تمام آن. تغییر در نگرش‌ها، تغییر در زبان عمومی، تغییر در رفتارهای روزمره، تغییر در مناسبات خانوادگی، شکل‌گیری شبکه‌های جدید اجتماعی و تغییر در تصور مردم از حقوق خود نیز می‌توانند بخشی از فرایند یک جنبش باشند.

از این زاویه، چهار سال بعد از ژینا، مسئله اصلی را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

آیا «ژن ژیان آزادی» توانسته است از یک «شعار» به یک «گفتمان» و از یک گفتمان به یک «پروژه اجتماعی» تبدیل شود؟ این سه مفهوم یکسان نیستند. شعار می‌تواند در یک لحظه تاریخی متولد شود و میلیون‌ها نفر را تحت تأثیر قرار دهد. گفتمان زمانی شکل می‌گیرد که آن شعار بتواند شیوه‌ای تازه برای فهم واقعیت ارائه کند. اما پروژه اجتماعی مرحله‌ای فراتر است؛ زمانی که جامعه بتواند بر اساس آن فهم تازه، مناسبات، نهادها و شیوه‌های زندگی جدیدی ایجاد کند. اگر «ژن ژیان آزادی» را فقط یک شعار بدانیم، چهار سال بعد باید درباره میزان تکرار یا فراموشی آن صحبت کنیم. اگر آن را یک گفتمان بدانیم، باید ببینیم آیا مفاهیم آن وارد زندگی روزمره جامعه شده‌اند.

اما اگر آن را یک پروژه اجتماعی بدانیم، پرسش بسیار دشوارتر می‌شود: چه چیزی ساخته شده است؟ چه نهادهایی شکل گرفته‌اند؟ چه نوع مناسباتی تغییر کرده‌اند؟ و آیا جامعه توانسته است بخشی از قدرت تصمیم‌گیری درباره زندگی خود را از ساختارهای متمرکز قدرت پس بگیرد؟ در این نقطه، خوانش عبدالله اوجالان از آزادی و مسئله زن می‌تواند امکان یک تحلیل متفاوت را فراهم کند. در اندیشه اوجالان، مسئله زن در حاشیه مسئله جامعه قرار ندارد. برعکس، نحوه سازمان‌یافتن رابطه زن و مرد، خانواده، قدرت و سلسله‌مراتب، یکی از شاخص‌های مهم فهم ساختار اجتماعی است. از این منظر، سلطه بر زن صرفاً یک مسئله‌ی جنسیتی نیست؛ بلکه بخشی از سازوکار گسترده‌تر تولید و بازتولید قدرت است. بنابراین اگر قرار باشد جامعه‌ای آزاد شود، پرسش فقط این نیست که چه کسی حکومت می‌کند. باید پرسید مناسبات قدرت در خانواده چگونه است؟ در محیط کار چگونه است؟ در رابطه میان فرد و جامعه چگونه است؟ چه کسی درباره بدن، زمان، کار و آینده انسان تصمیم می‌گیرد؟ این نگاه، مفهوم انقلاب را نیز از معنای متعارف آن فاصله می‌دهد. انقلاب الزاماً فقط لحظه‌ای نیست که یک حکومت سقوط می‌کند و حکومت دیگری جای آن را می‌گیرد. ممکن است انقلاب را فرایندی طولانی‌تر بدانیم که در آن انسان‌ها به تدریج رابطه خود را با قدرت، سلطه و تصمیم‌گیری بازتعریف می‌کنند. این نکته برای فهم «ژن ژیان آزادی» اهمیت زیادی دارد.

در سال ۱۴۰۱، مسئله از بدن یک زن آغاز شد؛ اما خیلی زود به بدن میلیون‌ها زن و به مسئله‌ی حق انتخاب تبدیل شد. سپس از زن به خانواده، از خانواده به جامعه و از جامعه به ساختار سیاسی رسید. به همین دلیل، «زن» در این شعار را نمی‌توان یک واژه منفرد دانست. «زن» نقطه‌ی شروع است. «زندگی» عرصه‌ای است که این مطالبه در آن معنا پیدا می‌کند. «آزادی» افقی است که جنبش به سوی آن اشاره می‌کند. اما در اینجا یک تناقض مهم ظاهر می‌شود.

اگر زن آزاد شود، اما ساختار اقتصادی همچنان امکان زندگی شایسته را از بخش بزرگی از جامعه بگیرد، آیا می‌توان از «زندگی» سخن گفت؟ اگر آزادی فقط به معنای آزادی فردی فهمیده شود، اما جامعه نتواند در تصمیم‌گیری‌های جمعی مشارکت کند، آیا این آزادی پایدار خواهد بود؟ و اگر تغییرات اجتماعی تنها در سطح رفتارهای فردی باقی بماند، آیا می‌توان از پروژه‌ای برای تغییر مناسبات قدرت سخن گفت؟ این پرسش‌ها نشان می‌دهد که «ژن ژیان آزادی» را نمی‌توان با یک معیار ساده سنجید. این شعار از ابتدا سه سطح متفاوت را به یکدیگر پیوند زد: بدن و هویت فردی، کیفیت و معنای زندگی اجتماعی، و مسئله آزادی. در واقع، اهمیت تاریخی این شعار شاید دقیقاً در همین اتصال باشد. «ژن» بدون «زندگی» ممکن است به یک مطالبه حقوقی محدود شود. «زندگی» بدون «آزادی» ممکن است به صرف بقا تقلیل پیدا کند و «آزادی» بدون توجه به «ژن» می‌تواند بار دیگر در چارچوبی مردم‌محور تعریف شود.

بنابراین چهار سال بعد از انقلاب ژن ژیان آزادی شاید مهم‌ترین پرسش این نباشد که آیا اعتراضات ادامه یافته یا نه؟ باید پرسید آیا این سه مفهوم هنوز در ذهن و زندگی جامعه به یکدیگر متصل‌اند؟ آیا زن هنوز نقطه آغاز بحث درباره آزادی است؟ آیا زندگی به معنای برخورداری از حق انتخاب، کرامت، امنیت، رفاه و امکان ساختن آینده فهمیده می‌شود؟ و آیا آزادی از یک مطالبه سیاسی فراتر رفته و به شیوه‌ای برای سازمان دادن زندگی اجتماعی تبدیل شده است؟ اگر پاسخ به این پرسش‌ها مثبت باشد، می‌توان گفت جنبش، حتی اگر شکل خیابانی خود را از دست داده باشد، الزاماً پایان نیافته است. اما اگر این مفاهیم نتوانسته باشند به سازمان‌یابی اجتماعی، نهادهای مستقل و تغییر پایدار در مناسبات قدرت تبدیل شوند، آنگاه باید میان «اثرگذاری تاریخی» و «موفقیت سیاسی-اجتماعی» تفاوت قائل شویم. این تحلیل، شاید یکی از مهم‌ترین تمایز لازم برای تحلیل چهارمین سالگرد «ژن ژیان آزادی» باشد. یک جنبش می‌تواند تاریخ را تغییر دهد، بدون آنکه بلافاصله ساختار سیاسی را تغییر دهد. می‌تواند زبان جامعه را تغییر دهد، بدون آنکه هنوز نهادهای جدیدی بسازد. می‌تواند تصور انسان‌ها از خودشان را تغییر دهد، بدون آنکه تمام مناسبات قدرت را از میان بردارد. بنابراین، مسئله این مقاله نه اعلام پیروزی است و نه اعلام شکست. مسئله این است که ببینیم «ژن ژیان آزادی» در فاصله شهریور ۱۴۰۱ تا شهریور ۱۴۰۵ در کدام مرحله ایستاده است؟ یک خاطره جمعی، یک شعار، یک گفتمان، یا پروژه‌ای اجتماعی که هنوز در حال شکل‌گیری است.

برای پاسخ به این پرسش، باید از نخستین واژه شروع کرد: زن.

بخش دوم: زن؛ از «موضوع رهایی» تا «سوژه رهایی»

اگر «ژن» را در شعار «ژن ژیان آزادی» صرفاً به معنای زنان و مطالبات حقوقی آنان بفهمیم، بخش مهمی از ظرفیت این شعار برای فهم تحولات اجتماعی ایران نادیده گرفته می‌شود. مسئله مهم‌تر این است که زن در این شعار از چه جایگاهی سخن می‌گوید. آیا زن تنها موضوع سیاست، قانون‌گذاری و حمایت اجتماعی است یا خود به سوژه‌ای سیاسی تبدیل شده که می‌خواهد درباره بدن، زندگی و آینده خویش تصمیم بگیرد؟ این تمایز، برای فهم اندیشه‌ی عبدالله اوجالان اهمیت اساسی دارد. در خوانش او، مسئله‌ی زن را نمی‌توان به مجموعه‌ای از مطالبات حقوقی مانند حق تحصیل، اشتغال، مشارکت سیاسی یا برابری در برابر قانون تقلیل داد. این حقوق مهم‌اند، اما مسئله عمیق‌تر است. پرسش بنیادی این است که چه مناسباتی باعث شده زن در ساختار اجتماعی، تاریخی و سیاسی در موقعیتی فرودست قرار بگیرد و این فرودستی چگونه بازتولید می‌شود. از این منظر، سلطه بر زن فقط در یک نهاد یا یک قانون روی نمی‌دهد. خانواده،

فرهنگ، اقتصاد، سیاست، آموزش و حتی تولید دانش می‌توانند در بازتولید این مناسبات نقش داشته باشند. به همین دلیل، رهایی زن در اندیشه اوجالان نه یک مسئله‌ی فرعی در کنار مسائل سیاسی و اقتصادی، بلکه یکی از نقاط آغاز بازسازی جامعه است. این نگاه، یک تغییر مهم در زاویه دید ایجاد می‌کند: به جای آنکه پرسیم «جامعه برای زنان چه کاری باید انجام دهد؟»، باید پرسیم «زنان چگونه می‌توانند در ساختن جامعه‌ای دیگر نقش داشته باشند. در سؤال نخست، زن همچنان دریافت‌کننده‌ی تغییر است؛ در سؤال دوم، زن به عامل تغییر تبدیل می‌شود. همین جابجایی را می‌توان در تجربه‌ی «ژن ژیان آزادی» نیز مشاهده نمود.

در شهریور ۱۴۰۱، زنان تنها نسبت به یک قانون یا یک محدودیت خاص اعتراض نکردند. مسئله به حق تعیین سرنوشت فردی و اجتماعی گسترش پیدا کرد. بدن زن به یکی از مهم‌ترین میدان‌های کشمکش میان فرد و ساختار قدرت تبدیل شد؛ اما در همان حال، زنان صرفاً درباره بدن خود سخن نمی‌گفتند. آنان درباره حق انتخاب، کرامت، امنیت، آینده و کیفیت زندگی سخن می‌گفتند. به همین دلیل، اهمیت «زن» در این شعار را نمی‌توان تنها در معنای جنسیتی آن جست‌وجو کرد «زن» در اینجا می‌تواند نقطه‌ای باشد که از طریق آن، رابطه میان فرد و قدرت به پرسش کشیده می‌شود. وقتی زنی درباره پوشش خود تصمیم می‌گیرد، مسئله فقط پوشش نیست. مسئله این است که چه کسی حق دارد درباره بدن او تصمیم بگیرد. وقتی زنی درباره شغل، تحصیل، ازدواج یا مهاجرت خود تصمیم می‌گیرد، مسئله فقط انتخاب شخصی نیست. مسئله این است که چه میزان از زندگی یک انسان باید تحت کنترل دیگران باشد. از این منظر، بدن به عرصه سیاست تبدیل می‌شود. این همان جایی است که تجربه «ژن ژیان آزادی» با یک مفهوم مهم در اندیشه رهایی‌بخش معاصر پیوند پیدا می‌کند: «سوژگی». سوژه کسی نیست که صرفاً برای او تصمیم گرفته شود؛ سوژه کسی است که خود در ساختن تصمیم و معنا دادن به زندگی مشارکت می‌کند. چهار سال پس از انقلاب ژن ژیان آزادی، یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها دقیقاً همین است: آیا زنان ایرانی از «موضوع سیاست» به «سوژه سیاست» تبدیل شده‌اند؟ پاسخ به این پرسش البته ساده نیست. از یک سو، تجربه‌ی سال‌های پس از ۱۴۰۱ نشان داده است که بخشی از زنان در برابر برخی از قواعد و انتظارات رسمی و اجتماعی، عاملیت بیشتری از خود نشان داده‌اند. از سوی دیگر، این تغییر در همه سطوح جامعه یکسان نبوده و محدودیت‌های حقوقی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی همچنان پابرجاست. بنابراین نباید صرف تغییر برخی رفتارهای روزمره را با تحقق رهایی زن یکسان دانست. این دقیقاً همان جایی است که مفهوم «ژنئولوژی» یا «Jineoloji» اهمیت می‌یابد.

ژنئولوژی، در ادبیات مرتبط با اندیشه‌ی اوجالان و جنبش زنان گرد، تلاشی برای بازاندیشی درباره‌ی زن و جامعه از زاویه‌ای زن‌محور است. ایده‌ی اصلی آن این است که اگر دانش و روایت موجود درباره جامعه، تاریخ و قدرت عمدتاً از زاویه مردانه تولید شده باشد، رهایی زن تنها با تغییر قوانین ممکن نیست؛ بلکه نیازمند بازنگری در شیوه شناخت جامعه نیز هست. این مفهوم را می‌توان به صورت ساده چنین فهمید: اگر جامعه را همان‌گونه که تاکنون شناخته‌ایم دوباره تولید کنیم، احتمالاً مناسبات قدرت موجود نیز بازتولید خواهند شد. پس باید پرسید چه کسی تاریخ را نوشته است؟ چه کسی تعریف کرده است که خانواده «طبیعی» چگونه باید باشد؟ چه کسی تعیین کرده است که کار ارزشمند کدام است؟ چه کسی درباره نقش زن و مرد در جامعه تصمیم گرفته است؟ و چه کسی معیارهای «زن خوب»، «مادر خوب»، «شهروند خوب» یا حتی «زندگی خوب» را ساخته است؟ ژنئولوژی دقیقاً در همین نقطه تلاش می‌کند دانش درباره‌ی زن را انحصار نگاه مردانه خارج کند. این ایده، اگرچه در بستر فکری و تاریخی خاص خود شکل گرفته، برای تحلیل «ژن

ژيان آزادی» نیز قابل استفاده است؛ زیرا یکی از ویژگی‌های مهم جنبش ۱۴۰۱ این بود که زنان تنها خواهان تغییر برخی مقررات نبودند، بلکه درباره معنای زن بودن، انتخاب، بدن، استقلال و زندگی نیز دوباره پرسش ایجاد کردند. در واقع، شاید یکی از عمیق‌ترین آثار یک جنبش اجتماعی زمانی اتفاق بیفتد که پرسش‌هایی را مطرح کند که پیشتر، پرسیدنشان دشوار یا حتی ناممکن بوده است. چرا زن باید چنین بیوشد؟ چرا بدن زن باید موضوع تصمیم دیگری باشد؟ چرا انتخاب شخصی باید جرم تلقی شود؟ چرا کار مراقبتی و خانگی زن کمتر دیده می‌شود؟ چرا امنیت و آزادی زن باید در برابر سنت، عرف یا قدرت سیاسی توجیه شود؟ این پرسش‌ها فقط صرفاً حقوقی نیستند؛ بلکه پرسش‌های معرفتی‌اند. یعنی درباره دانشی که جامعه از خود تولید کرده نیز سؤال می‌کنند. از همین جاست که «زن» می‌تواند به نخستین حلقه‌ی زنجیره‌ی «ژن ژیان آزادی» تبدیل شود. اما اگر رهایی زن فقط به تغییر رفتار فردی محدود بماند، هنوز نمی‌توان از یک پروژه اجتماعی سخن گفت. پروژه‌ی اجتماعی زمانی شکل می‌گیرد که سوژگی فردی بتواند به سازمان‌یابی اجتماعی پیوند بخورد. زنی که به تنهایی تصمیم می‌گیرد چگونه زندگی کند، یک سطح از مقاومت را تجربه می‌کند. اما هنگامی که زنان بتوانند درباره مسائل مشترک خود گفت‌وگو کنند، شبکه‌سازی نماید، دانش تولید کنند، از یکدیگر حمایت کرده و در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی مشارکت کنند، مقاومت فردی به کنش جمعی نزدیک می‌شود.

این تمایز در اندیشه‌ی اوجالان بسیار مهم است. رهایی، صرفاً خروج فرد از یک محدودیت نیست؛ ساختن مناسباتی است که امکان آزادی را در جامعه پایدار کند. به همین دلیل، مسئله زن در نهایت از زن فراتر می‌رود. اگر مناسبات سلطه در خانواده تغییر نکند، آزادی زن محدود خواهد بود. اگر اقتصاد امکان استقلال را از زن بگیرد، آزادی حقوقی به تنهایی کافی نیست. اگر زنان در نهادهای تصمیم‌گیری حضور نداشته باشند، قانون همچنان ممکن است از بالا درباره آنان تصمیم بگیرد. و اگر جامعه همچنان دانش و روایت خود درباره زن را از دریچه‌ای مردمحور تولید کند، حتی تغییرات حقوقی نیز ممکن است نتوانند تمام ساختارهای سلطه را از بین ببرند. در نتیجه، «زن» در «ژن ژیان آزادی» را می‌توان نه پایان بحث، بلکه آغاز آن دانست.

زن در اینجا پرسش دیگری مطرح می‌کند. چه کسی درباره زندگی تصمیم می‌گیرد؟ قدرت چگونه توزیع شده است؟ چه کسی حق تعریف زندگی مطلوب را دارد؟ و آزادی قرار است در چه جامعه‌ای تحقق پیدا کند؟ این پرسش در نهایت ما را به واژه‌ی دوم می‌رساند؛ واژه‌ای که شاید بیش از هر کلمه دیگری ظرفیت گسترش شعار ۱۴۰۱ را دارد: «زندگی» زیرا اگر آزادی فقط رهایی از ممنوعیت باشد، هنوز مشخص نیست انسان قرار است پس از رهایی چگونه زندگی کند؟ بنابراین مسئله فقط «آزاد بودن از» نیست؛ بلکه «توانایی زندگی کردن به شیوه‌ای انسانی» نیز هست. و دقیقاً در همین نقطه است که «زندگی» از یک واژه‌ی شاعرانه به یک مسئله سیاسی، اجتماعی و حتی تمدنی تبدیل می‌شود.

بخش سوم: «زندگی»؛ آزادی برای چه نوع زیستنی؟

اگر «زن» در شعار «ژن ژیان آزادی» نقطه‌ی آغاز پرسش درباره‌ی قدرت باشد، «زندگی» قلمرویی است که این پرسش در آن به تجربه‌ی روزمره‌ی انسان تبدیل می‌شود. زندگی در این شعار صرفاً به معنای زنده ماندن نیست؛ سخن از کیفیت زیستن، امکان انتخاب، کرامت، امنیت، تعلق، امید و توانایی ساختن آینده است. این تمایز اهمیت زیادی دارد. زیرا ممکن است انسانی از نظر فیزیکی زنده باشد، اما در معنای اجتماعی و انسانی، امکان زیستن آن گونه که خود می‌خواهد را نداشته

باشد. ممکن است فردی حق حیات داشته باشد، اما دربارهی پوشش، رابطه، شغل، محل زندگی، تحصیل، مهاجرت یا آینده خود اختیار محدودی داشته باشد. بنابراین «زندگی» را نمی‌توان از مسئله قدرت جدا کرد. شاید یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعار «زن ژیان آزادی» نیز همین باشد که مسئله را از سطح «حقوق» به سطح «زیست» منتقل می‌کند. در این نگاه، سؤال فقط این نیست که چه حقوقی روی کاغذ وجود دارد؛ بلکه این است که انسان در زندگی واقعی تا چه اندازه می‌تواند آن حقوق را تجربه کند. حق انتخاب وقتی معنا دارد که امکان انتخاب وجود داشته باشد. حق کار وقتی معنا دارد که فرد بتواند از نتیجه کار خود سهمی برای ساختن زندگی مستقل داشته باشد. حق تحصیل وقتی معنا دارد که دانش و آموزش بتوانند افق آینده را گسترش دهند. و آزادی زمان معنا می‌یابد که انسان بتواند بخشی از زندگی خود را بر اساس اراده خویش شکل دهد. از همین منظر «زندگی» را می‌توان حلقه‌ی اتصال میان زن و آزادی دانست. زن برای برخورداری از آزادی به یک زندگی اجتماعی نیاز دارد که امکان تحقق آن آزادی را فراهم کند؛ و آزادی نیز اگر نتواند کیفیت زندگی را تغییر دهد، ممکن است به مفهومی انتزاعی تبدیل شود. در اینجا می‌توان بار دیگر به اندیشه‌ی عبدالله اوجالان بازگشت. یکی از نکات مهم در تحول فکری وی فاصله گرفتن از تعریفی است که آزادی را صرفاً در کنترل دولت یا تصاحب قدرت سیاسی خلاصه می‌کند. در این چارچوب، مسئله‌ی اصلی فقط این نیست که چه گروهی در رأس حکومت قرار دارد؛ بلکه این است که جامعه تا چه اندازه قادر است زندگی خود را سازمان دهد و دربارهی مسائل مربوط به خود تصمیم بگیرد. این برداشت، مفهوم آزادی را از یک امر صرفاً سیاسی به یک امر روزمره تبدیل می‌کند. آزادی در خانواده، مدرسه، محل کار، رابطه‌ی انسان با طبیعت، توزیع منابع و در نهایت در توانایی جامعه برای تصمیم‌گیری دربارهی آینده‌ی خود معنا می‌یابد. از همین زاویه، مفهوم «زندگی» در «ژن ژیان آزادی» می‌تواند بسیار گسترده‌تر از مسئله‌ی حجاب خوانده شود.

حجاب اجباری یکی از مهم‌ترین نمادهای مداخله‌ی قدرت در زندگی فردی زنان بود؛ اما اعتراض به آن، در بسیاری از موارد به پرسش‌های بزرگ‌تری درباره کیفیت زندگی منجر شد. نسلی که در خیابان دربارهی آزادی پوشش سخن می‌گفت، هم‌زمان با بحران‌های اقتصادی، بیکاری، تورم، مهاجرت، محدودیت‌های اجتماعی، بحران محیط‌زیست و نااطمینانی نسبت به آینده نیز مواجه بود. از این منظر، «زندگی» می‌تواند تمام آن موارد را در خود جای دهد که انسان برای احساس کردن آینده به آنها نیاز دارد. زندگی فقط امروز نیست؛ امکان تصور فرداست. شاید به همین دلیل، یکی از ویژگی‌های مهم جنبش ۱۴۰۱ حضور پررنگ نسل جوان در آن بود. برای بخشی از این نسل، مسئله تنها اعتراض به یک محدودیت موجود نبود؛ مسئله این بود که چه نوع آینده‌ای در انتظار آنهاست. هنگامی که آینده قابل تصور نباشد، زندگی به بقا تقلیل می‌یابد. وقتی جوانان توانایی برنامه‌ریزی برای تحصیل، شغل، رابطه، خانواده، محل زندگی یا آینده حرفه‌ای خود نداشته باشند، مسئله فقط اقتصاد نیست؛ مسئله از دست رفتن احساس عاملیت است. در چنین شرایطی، «زندگی» تبدیل به یک مطالبه سیاسی می‌شود. اما در دیدگاه اوجالان، زندگی را نمی‌توان فقط در رابطه انسان با دولت بررسی کرد. جامعه نیز باید توانایی سازمان‌دهی زندگی خود را داشته باشد. اینجاست که مفهوم جامعه اهمیت پیدا می‌کند. جامعه‌ای که تمام مسائل خود را به دولت واگذار می‌کند، به تدریج بخشی از ظرفیت تصمیم‌گیری و حل مسئله خود را از دست می‌دهد. در مقابل، جامعه‌ای که بتواند دربارهی مسائل محلی، اقتصادی، فرهنگی، محیط زیستی و اجتماعی خود گفت‌وگو و تصمیم‌گیری کند، بخشی از قدرت را در سطح جامعه توزیع می‌کند. در این چارچوب، آزادی نه یک هدیه از بالا، بلکه

ظرفیتی است که باید در زندگی اجتماعی ساخته شود. همین ایده را می‌توان یکی از نقاط پیوند میان «زندگی» و مفهوم دموکراسی در اندیشه اوجالان دانست.

دموکراسی در اینجا فقط به معنای انتخابات دوره‌ای و انتخاب نمایندگان نیست. مسئله این است که آیا مردم در زندگی روزمره خود امکان مشارکت در تصمیم‌هایی را دارند که مستقیماً بر زندگی‌شان تأثیر می‌گذارد یا خیر. اگر یک زن فقط هر چند سال یک‌بار بتواند رأی بدهد، اما در محل کار، خانواده، محله و جامعه هیچ امکان واقعی برای مشارکت در تصمیم‌گیری نداشته باشد، آیا می‌توان گفت او در معنای گسترده کلمه دارای قدرت سیاسی است؟ این پرسش ما را از دموکراسی به «خودمدیریتی» می‌رساند. خودمدیریتی به این معناست که افراد و جوامع بتوانند بخشی از مسائل خود را خودشان سازمان داده و حل کنند. چنین برداشتی در نظریه‌ی دموکراسی کنفدرال اوجالان اهمیت دارد؛ نظریه‌ای که بر شوراها، مجامع، مشارکت مستقیم و سازمان‌یابی از پایین تأکید می‌کند. اما اینجا باید مراقب یک ساده‌سازی نیز بود.

نمی‌توان هر شکل از اعتراض اجتماعی را خودبه‌خود معادل خودمدیریتی دانست. اعتراض، آغاز یک فرایند است؛ سازمان‌یابی مرحله دیگری است. یک جنبش ممکن است میلیون‌ها نفر را برای مدتی کوتاه متحد کند، اما اگر نتواند اشکال پایدار همکاری و تصمیم‌گیری ایجاد کند، انرژی اجتماعی آن ممکن است پراکنده شود. از این منظر یکی از سوالان مهم درباره‌ی «ژن ژیان آزادی» دقیقاً همین است: آیا انرژی اجتماعی تولیدشده در سال ۱۴۰۱ توانست به اشکال پایدار سازمان‌یابی اجتماعی تبدیل شود؟ اگر پاسخ منفی باشد، این لزوماً به معنای شکست جنبش نیست؛ اما نشان می‌دهد میان «انرژی اعتراضی» و «پروژه اجتماعی» فاصله وجود دارد. یک پروژه اجتماعی برای ماندگار شدن، نیازمند شبکه، دانش، اعتماد، سازمان، گفت‌وگو و توانایی حل مسئله است. بدون این عناصر، حتی قدرتمندترین شعارها ممکن است به خاطره تبدیل شوند. از این زاویه، «زندگی» یک معیار مهم برای سنجش اثر جنبش است.

باید پرسید در چهار سال گذشته آیا این گفتمان توانسته درباره‌ی مسائل واقعی زندگی مردم نیز زبان تازه‌ای تولید کند؟ آیا توانسته میان مسئله زن و مسئله اقتصاد ارتباط برقرار کند؟ آیا میان آزادی فردی و مسئولیت اجتماعی پیوندی ایجاد کرده است؟ آیا مسئله‌ی محیط‌زیست را بخشی از مسئله‌ی کیفیت زندگی دانسته است؟ یا قادر بوده میان آزادی و عدالت اجتماعی پیوندی برقرار کند؟ و مهم‌تر از همه، آیا توانسته مفهوم «زندگی خوب» را از تعاریف رسمی و از پیش تعیین‌شده جدا کند و به خود جامعه بازگرداند؟ اینجاست که مفهوم «زندگی» در شعار ۱۴۰۱ به یک مفهوم رادیکال تبدیل می‌شود. زیرا مطالبه زندگی، در معنای عمیق آن، فقط مطالبه زنده ماندن نیست؛ مطالبه حق ساختن زندگی است. حق اینکه انسان فقط موضوع سیاست نباشد، بلکه درباره زندگی خود تصمیم بگیرد. حق اینکه جامعه فقط دریافت‌کننده تصمیمات قدرت نباشد، بلکه بتواند در ساختن آینده خود مشارکت کند. و حق اینکه آزادی نه فقط در لحظه‌ی اعتراض، بلکه در روابط روزمره‌ی انسان‌ها تجربه شود. از این منظر، شاید بتوان گفت «زندگی» مهم‌ترین حلقه‌ای است که «زن» را به «آزادی» متصل می‌کند. زن، مسئله سوژگی را مطرح می‌کند. زندگی، میدان تحقق این سوژگی است و آزادی امکان گسترش آن به سطح جامعه است. لذا اگر آزادی قرار است در زندگی روزمره و در ساختار جامعه تحقق پیدا کند، دقیقاً منظور از «آزادی» چیست؟ آیا آزادی یعنی رهایی فرد از دخالت قدرت؟ با انتخاب سبک زندگی و یا مشارکت سیاسی؟ یا آزادی دارای معنایی عمیق‌تر بوده و شامل توانایی جامعه برای سازمان دادن مستقل زندگی خویش نیز می‌شود؟ پاسخ به این سؤال، ما را به سومین واژه شعار می‌رساند؛ واژه‌ای که شاید بیش از همه نیازمند بازتعریف باشد:

آزادی. زیرا ممکن است انسان از یک سلطه رها شود، اما اگر نتواند شکل دیگری از زندگی و مناسبات اجتماعی را بسازد، صرفاً جای یک نوع وابستگی با نوع دیگری عوض شده باشد. در نتیجه، برای فهم پروژهی اجتماعی «ژن زیان آزادی»، باید از خود پرسیم: آزادی برای چه و از چه؟ و مهم‌تر از همه آزادی برای بر ساخت چه نوع جامعه‌ای؟

بخش چهارم: آزادی؛ رهایی از سلطه یا توانایی ساختن؟

اگر «ژن» آغاز پرسش باشد و «زندگی» میدان تحقق آن، «آزادی» نقطه‌ای است که تمام این پرسش‌ها در آن به یکدیگر می‌رسند. اما درست در همین نقطه، یکی از دشوارترین مسائل نیز ظاهر می‌شود: آزادی دقیقاً به چه معناست؟ در زبان روزمره، آزادی اغلب به معنای رهایی از اجبار تلقی می‌شود؛ اینکه فرد بتواند بدون دخالت دیگران درباره بخشی از زندگی خود تصمیم بگیرد. این برداشت از آزادی، به‌ویژه در جوامع مدرن، دارای اهمیت بسیاری است. آزادی بیان، آزادی پوشش، آزادی انتخاب شغل، آزادی انتخاب شریک زندگی و آزادی مشارکت سیاسی، همگی از حقوق بنیادین انسان به شمار می‌روند. اما آیا آزادی فقط «رها بودن از» است؟ اگر فردی از یک ممنوعیت رها شود اما به دلیل فقر نتواند انتخاب واقعی داشته باشد، آیا آزاد است؟ اگر زنی از اجبار قانونی رها شود، اما به دلیل وابستگی اقتصادی نتواند از یک رابطه خشونت‌آمیز خارج شود، آیا آزادی او کامل است؟ اگر شهروندی دارای حق اظهارنظر باشد اما هیچ امکان واقعی برای مشارکت در تصمیماتی که بر زندگی او تأثیر می‌گذارند، نداشته باشد، آیا می‌توان گفت از نظر اجتماعی آزاد است؟ این پرسش‌ها نشان‌دهنده‌ی این است که آزادی را نمی‌توان تنها به نبود اجبار تقلیل داد.

در اندیشه‌ی اوجالان، آزادی نیز دقیقاً در چنین سطحی مورد بازاندیشی قرار می‌گیرد. آزادی در این چارچوب صرفاً خروج فرد از یک محدودیت نیست؛ بلکه با توانایی انسان و جامعه برای سازمان‌دهی زندگی خود پیوند دارد. این تفاوت بسیار مهم است. در یک تعریف محدود، آزادی یعنی «دیگری درباره من تصمیم نگیرد». در یک تعریف گسترده‌تر آزادی یعنی «من و جامعه بتوانیم درباره‌ی زندگی خود تصمیم بگیریم». تعریف دوم، آزادی را از یک وضعیت فردی به یک رابطه اجتماعی تبدیل می‌کند. فرد در خلأ زندگی نمی‌کند. او در خانواده، محله، مدرسه، دانشگاه، محیط کار، اقتصاد و طبیعت زندگی می‌کند. بنابراین اگر ساختارهای این حوزه‌ها به گونه‌ای سازمان یافته باشند که امکان تصمیم‌گیری و مشارکت انسان را محدود کنند، صرف رفع یک ممنوعیت نمی‌تواند به معنای تحقق کامل آزادی باشد. در اینجا یکی از تفاوت‌های میان «آزادی فردی» و «آزادی اجتماعی» آشکار می‌سازد. آزادی فردی بر حق انتخاب شخص تأکید دارد. آزادی اجتماعی علاوه بر آن، می‌پرسد آیا جامعه شرایطی فراهم کرده که افراد بتوانند واقعاً از این انتخاب استفاده کنند؟ برای مثال، فرض کنیم زنی از نظر قانونی حق اشتغال دارد. اگر او به دلیل ساختار اقتصادی، نبود فرصت شغلی، تبعیض یا مسئولیت سنگین مراقبت از اعضای خانواده عملاً نتواند وارد بازار کار شود، فاصله‌ای میان «حق روی کاغذ» و «آزادی در زندگی واقعی» شکل می‌گیرد. این فاصله یکی از مسائل اصلی در فهم رهایی زن است. به همین دلیل، در نگاه اوجالان، آزادی زن را نمی‌توان فقط با افزایش حقوق رسمی زنان اندازه‌گیری کرد. باید دید آیا زن توانایی واقعی برای سازمان‌دهی زندگی خود پیدا کرده است یا نه. در اینجا مفهوم «خودسازمان‌دهی» اهمیت پیدا می‌کند.

خودسازمان‌دهی یعنی جامعه فقط در انتظار تصمیم نهادهای رسمی نباشد، بلکه بتواند در سطوح مختلف زندگی اجتماعی، برای مسائل خود راه‌حل بیابد، گفت‌وگو کند، تصمیم بگیرد و مسئولیت آن تصمیم‌ها را نیز بپذیرد در چنین

برداشتی، دموکراسی صرفاً صندوق رأی نیست. صندوق رأی مهم است، اما کافی نیست. دموکراسی زمانی عمیق‌تر می‌شود که انسان‌ها در محل زندگی و کار خود نیز احساس کنند در تصمیم‌گیری درباره امور مشترک سهم دارند. به همین دلیل، نظریه دموکراسی کنفدرال که در اندیشه‌ی اوجالان شکل گرفته، بر ساختارهایی همانند شوراهای مجامع و مشارکت مستقیم تأکید می‌کند. در این نگاه، جامعه باید تا حد امکان قدرت تصمیم‌گیری را در پایین‌ترین و نزدیک‌ترین سطح به مردم توزیع کند. این ایده، در عین حال، یک نقد به تمرکز قدرت نیز هست. تمرکز قدرت ممکن است حتی با تغییر صاحبان قدرت باقی بماند. ممکن است یک حکومت جای حکومت دیگری را بگیرد، اما اگر ساختار تصمیم‌گیری همچنان متمرکز و از بالا به پایین باشد، رابطه جامعه با قدرت الزاماً تغییر نکرده است.

از این منظر، انقلاب صرف تغییر «چه کسی حکومت می‌کند» نیست؛ بلکه پرسش «چگونه قدرت سازمان‌دهی می‌شود؟» نیز اهمیت دارد. این همان نقطه‌ای است که می‌توان دوباره به «ژن ژیان آزادی» بازگشت. در سال ۱۴۰۱، بسیاری از اعتراضات حول این پرسش شکل گرفتند که چه کسی حق دارد درباره زندگی فردی تصمیم بگیرد. اما اگر این پرسش را تا انتها دنبال کنیم، به پرسش بزرگ‌تری می‌رسیم: چه کسی باید درباره‌ی زندگی جمعی تصمیم بگیرد؟ این دو پرسش به یکدیگر مرتبط‌اند. زنی که می‌خواهد درباره بدن خود تصمیم بگیرد، در حال طرح یک مطالبه درباره خودمختاری است. جامعه‌ای که می‌خواهد درباره آینده خود تصمیم بگیرد نیز در حال طرح مطالبه خودمختاری اجتماعی است.

از این منظر، «زن» و «آزادی» در شعار «ژن ژیان آزادی» می‌توانند در یک مسیر مفهومی قرار گیرند: هر دو علیه وضعیتی اعتراض می‌کنند که در آن تصمیم‌گیری درباره زندگی از فرد و جامعه فاصله گرفته و به ساختارهای بالادستی منتقل شده است. البته نباید از این شباهت مفهومی نتیجه گرفت که انقلاب «ژن ژیان آزادی» را می‌توان به طور کامل با نظریه اوجالان توضیح داد. این جنبش بسیار متکثرتر از یک چارچوب نظری واحد بود. در آن، گرایش‌های فکری، سیاسی و اجتماعی مختلفی حضور داشتند و همه‌ی معترضان الزاماً تعریف یکسانی از آزادی، دموکراسی یا آینده سیاسی ایران نداشتند. اما همین تکثر، اتفاقاً اهمیت «آزادی» را بیشتر می‌کند. زیرا یکی از ویژگی‌های انقلاب این بود که گروه‌های مختلف توانستند حول یک خواست مشترک، یعنی اعتراض به سلطه و دفاع از حق انتخاب و کرامت انسانی، در کنار یکدیگر قرار بگیرند.

بنابراین «ژن ژیان آزادی» بیش از آنکه یک برنامه‌ی سیاسی دقیق باشد، یک چارچوب معنایی گسترده بود. همین ویژگی هم قدرت آن بود و هم محدودیت آن. قدرتش از اینجا می‌آمد که افراد و گروه‌های متفاوت می‌توانستند خود را در آن ببینند. اما محدودیتش نیز این بود که وقتی یک شعار به اندازه کافی گسترده باشد، تبدیل کردن آن به برنامه عملی و نهادهای پایدار دشوارتر می‌شود. در اینجا به مسئله‌ای می‌رسیم که برای ارزیابی چهار سال گذشته بسیار مهم است:

آیا «آزادی» توانسته از سطح نفی سلطه به سطح ساختن مناسبات جدید برسد؟ اعتراض کردن به قدرت یک مرحله است. ساختن جایگزین برای مناسبات قدرت مرحله دیگری است. ممکن است جامعه‌ای علیه اقتدارگرایی اعتراض کند، اما همچنان نتواند شکل تازه‌ای از تصمیم‌گیری جمعی ایجاد کند. ممکن است زنان علیه سلطه مردسالارانه اعتراض کنند، اما همچنان با همان مناسبات در خانواده، اقتصاد و محیط کار مواجه باشند. ممکن است مردم خواهان آزادی باشند، اما تعریف مشترکی از اینکه چگونه باید این آزادی را در نهادهای اجتماعی تثبیت کرد، نداشته باشند.

بنابراین چهار سال بعد، مسئله اصلی فقط این نیست که «آیا مردم آزادی می‌خواهند؟

این سؤال، بحث را از خیابان به جامعه می‌برد. از اعتراض به سازمان‌یابی. از نفی به ساختن. و از مقاومت به تولید یک شیوه تازه برای زندگی. در این نقطه مفهوم «پروژه‌ی اجتماعی» اهمیت پیدا می‌کند. یک پروژه‌ی اجتماعی زمانی شکل می‌گیرد که یک جامعه بتواند ارزش‌ها و خواسته‌های خود را در رفتار، نهاد، شبکه و مناسبات روزمره متجلی کند.

اگر «ژن ژیان آزادی» فقط به معنای مخالفت با وضع موجود باقی بماند، هنوز یک پروژه‌ی اجتماعی کامل نیست. اما اگر بتواند به شیوه‌های نوینی همکاری زنان، شبکه‌های اجتماعی مستقل، تولید دانش، مشارکت محلی، کنش محیط زیستی، حمایت از گروه‌های به حاشیه رانده‌شده و اشکال جدید گفت‌وگوی اجتماعی منجر شود، آنگاه می‌توان از حرکت گفتمان به سوی پروژه سخن گفت.

در اینجا یکی از مهم‌ترین مفاهیم اندیشه اوجالان دوباره ظاهر می‌شود: جامعه نباید صرفاً منتظر تغییر دولت بماند؛ خود جامعه باید توانایی ساختن تغییر را پیدا کند. این ایده، البته، با پرسش و نقدهای جدی نیز مواجه است. هر پروژه‌ای که بر سازمان‌یابی از پایین تأکید می‌کند، باید با مسئله هماهنگی، نمایندگی، پاسخگویی، تعارض منافع و نسبت خود با ساختارهای رسمی قدرت نیز مواجه شود. به بیان دیگر، «خودسازمان‌دهی» به خودی خود تضمین‌کننده آزادی نیست. هر ساختار اجتماعی می‌تواند دچار تمرکز قدرت شود. هر شورایی می‌تواند به سلسله‌مراتب جدید تبدیل شود.

هر جنبش‌رهایی‌بخش نیز ممکن است در صورت فقدان سازوکارهای شفاف پاسخگویی، همان مناسبات قدرتی را بازتولید کند که در ابتدا علیه آنها شکل گرفته بود. بنابراین، اگر قرار است اندیشه اوجالان را جدی بگیریم، باید نقد را نیز جدی بگیریم.

پروژه آزادی زمانی معنا دارد که نه فقط سلطه‌ی موجود، بلکه امکان شکل‌گیری سلطه‌ی جدید را نیز مورد پرسش قرار دهد. در نهایت، شاید بتوان مفهوم آزادی در «ژن ژیان آزادی» را در سه مرحله خلاصه کرد: رهایی از اجبار، توانایی انتخاب و توانایی مشارکت در ساختن جامعه‌ای که این انتخاب را پایدار کند. مرحله‌ی نخست بیشتر با مقاومت در ارتباط است. مرحله دوم به سوژگی فردی و مرحله سوم به سازمان‌یابی اجتماعی. اگر بخواهیم چهار سال پس از ژینا دریاره آینده این جنبش قضاوت کنیم، باید ببینیم در کدام یک از این سه مرحله قرار داریم.

بخش پایانی: از شعار به پروژه؛ آنچه هنوز ناتمام مانده است.

چهار سال پس از شهریور ۱۴۰۱، شاید دیگر نتوان «ژن ژیان آزادی» را تنها با معیار حضور در خیابان سنجید. خیابان یکی از مهم‌ترین صحنه‌های ظهور این جنبش بود، اما تمام معنای آن در خیابان خلاصه نمی‌شد. اگر جنبش‌های اجتماعی را فقط با اعتراض آشکار، تجمع و میزان مشارکت خیابانی بسنجیم، ممکن است به این نتیجه برسیم که «ژن ژیان آزادی» دیگر آن جنبش سال ۱۴۰۱ نیست. این گزاره از یک جهت درست است؛ اما از جهت دیگر، مسئله را بیش از حد ساده می‌کند. زیرا آنچه در شهریور ۱۴۰۱ روی داد، فقط مجموعه‌ای از اعتراضات نبود؛ تغییر در شیوه‌ای بود که بخشی از جامعه درباره زن، قدرت، بدن، زندگی و آزادی فکر می‌کرد. در این معنا، باید میان «جنبش به‌عنوان رویداد» و «جنبش به‌عنوان فرایند اجتماعی» تفاوت گذاشت. رویداد آغاز و پایان مشخص دارد. اما فرایند، الزاماً چنین مرز روشنی ندارد. ممکن است یک جنبش در خیابان آغاز شود، در خیابان سرکوب شود، اما آثار آن در روابط اجتماعی، زبان، فرهنگ، سبک زندگی و حافظه جمعی باقی بماند.

از این منظر، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای «ژن ژیان آزادی» را شاید بتوان در تغییر جایگاه «زن» جست‌وجو کرد. زن دیگر فقط موضوعی برای سیاست‌گذاری، حمایت یا کنترل نیست؛ دست‌کم در بخش‌هایی از جامعه، بیش از گذشته به عنوان انسانی صاحب اراده، انتخاب و حق تصمیم‌گیری درباره زندگی خود دیده می‌شود. اما این تغییر نگرش را نباید با تحقق کامل رهایی زن اشتباه گرفت. فاصله‌ی میان «آگاهی» و «ساختار» همچنان بسیار زیاد است. ممکن است نگرش اجتماعی تغییر کند، اما قوانین تغییر نکرده باشند؛ زنان احساس عاملیت بیشتری پیدا کرده باشند، اما استقلال اقتصادی همچنان محدود باشد. و یا سبک زندگی تغییر کند، اما ساختارهای رسمی و غیررسمی قدرت همچنان پابرجا باشند.

این فاصله، مهم‌ترین چالش هر جنبش اجتماعی است. زیرا تغییر ذهنیت، آغاز تغییر است؛ نه پایان آن. در اینجا نگاه اوجالان یک معیار نظری مهم در اختیار ما قرار می‌دهد. اگر آزادی زن را صرفاً به معنای حذف چند محدودیت حقوقی بدانیم، ممکن است با اصلاح برخی قوانین تصور کنیم مسئله حل شده است. اما اگر آزادی را به معنای تغییر مناسبات قدرت بدانیم، مسئله بسیار عمیق‌تر خواهد بود. آنگاه باید درباره‌ی خانواده، اقتصاد، کار، آموزش، سیاست، تولید دانش، محیط زیست و شیوه سازمان‌یابی جامعه نیز سؤال کنیم. آزادی زن در این نگاه، فقط آزادی از یک اجبار نیست؛ آزادی برای ساختن زندگی و جامعه‌ای است که در آن سلطه به شکل‌های جدید بازتولید نشود.

در این جا مفهوم ژنولوژی بار دیگر اهمیت می‌یابد. اگر جامعه بخواهد خود را تغییر دهد، باید درباره دانشی که از خودش تولید می‌کند نیز بازاندیشی کند. زن باید فقط موضوع پژوهش نباشد؛ تولیدکننده دانش درباره خود و جامعه نیز باشد. تاریخ زنان باید بازنویسی شود، تجارب زنان شنیده شود و کار آن‌ها دیده شود. و مهم‌تر از همه، زنان باید در تعریف مسئله و ارائه راه‌حل مشارکت داشته باشند. از این منظر، ژنولوژی را می‌توان نه فقط به عنوان دانشی درباره زنان، بلکه به عنوان تلاشی برای تغییر زاویه دید جامعه نسبت به قدرت، تاریخ و زندگی فهم کرد.

اما اگر از این مرحله فراتر برویم، پرسش دشوارتری مطرح می‌شود:

آیا «ژن ژیان آزادی» توانسته است این تغییر معرفتی را به سازمان اجتماعی تبدیل کند؟ پاسخی قطعی در این زمینه وجود ندارد. نشانه‌هایی از تداوم شبکه‌های اجتماعی، فعالیت‌های مدنی، مقاومت‌های روزمره، کنش‌های زنان، فعالیت‌های محیط زیستی و شکل‌های مختلف همبستگی اجتماعی وجود دارد؛ اما میان این اشکال پراکنده کنش و یک پروژه اجتماعی منسجم فاصله وجود دارد. این فاصله را نباید نادیده گرفت. هیچ جنبشی صرفاً با داشتن شعارهای قدرتمند نمی‌تواند ساختار اجتماعی جدید ایجاد کند. برای تبدیل شدن به پروژه، به نهاد، شبکه، آموزش، تولید دانش و اعتماد اجتماعی نیاز است. و مهم‌تر از همه، به توانایی تبدیل خواسته‌های پراکنده به همکاری پایدار نیاز دارد. اینجا شاید یکی از مهم‌ترین درس‌های اندیشه اوجالان نیز آشکار شود. اگر قدرت فقط در ساختار دولت متمرکز باقی بماند، حتی تغییر حکومت نیز الزاماً به معنای تغییر مناسبات قدرت نیست. اما اگر جامعه بخواهد قدرت تصمیم‌گیری را در سطح خود بازسازی کند، باید توانایی سازمان‌یابی پیدا کند. این سازمان‌یابی می‌تواند در شکل‌های گوناگون ظاهر شود: انجمن‌های مدنی، شبکه‌های زنان، گروه‌های محیط زیستی، شوراهای محلی، تشکلهای صنفی، گروه‌های فرهنگی و دیگر شکل‌های همکاری اجتماعی. در این معنا، شاید پرسش آینده «ژن ژیان آزادی» کمتر از آنکه این باشد که «چه کسی جای چه کسی را در قدرت بگیرد»، این باشد که «جامعه چگونه می‌تواند دوباره قدرت تصمیم‌گیری درباره زندگی خود را به دست آورد؟ این تغییر سؤال بسیار مهم است. زیرا اگر تمام انرژی یک جنبش صرف تغییر در رأس هرم قدرت شود، ممکن است ساختار هرم دست‌نخورده باقی بماند. اما اگر بخشی از انرژی اجتماعی صرف ساختن رابطه‌های تازه در پایین جامعه شود، حتی بدون

تغییر فوری ساختار سیاسی نیز ممکن است فرایند تحول اجتماعی آغاز شده باشد. این همان نقطه‌ای است که «زن» و «زندگی» دوباره به «آزادی» متصل می‌شوند. زن بدون جامعه آزاد نمی‌شود. جامعه نیز بدون مشارکت فعال زنان نمی‌تواند آزاد باشد.

بنابراین، اگر بخواهیم چهار سال بعد را در یک جمله توصیف کنیم، شاید دقیق‌ترین تعبیر این باشد: «زن ژیان آزادی» نه یک پروژه تمام‌شده و نه یک خاطره تمام‌شده است. این گفتمان در میانه راه قرار دارد. بخشی از آن به تغییر نگرش تبدیل شده است. بخشی در رفتارهای روزمره دیده می‌شود. بخشی در حافظه‌ی جمعی باقی مانده است و بخشی هنوز نتوانسته به ساختارهای پایدار اجتماعی تبدیل شود. همین ناتمام‌بودن، شاید مهم‌ترین ویژگی آن باشد.

جنبش‌های اجتماعی الزاماً با یک پیروزی یا شکست نهایی به پایان نمی‌رسند. گاهی آنچه اهمیت دارد، تغییر پرسش‌هایی است که جامعه از خود می‌پرسد. پیش از شهریور ۱۴۰۱، بسیاری از مسائل مربوط به بدن، پوشش و اختیار زن ممکن بود در چارچوبی محدودتر مطرح شوند. پس از آن، این مسائل برای بخش مهمی از جامعه به بحثی درباره قدرت، کرامت و حق انتخاب تبدیل شدند. پیش از آن ممکن بود آزادی بیشتر به عنوان یک مفهوم سیاسی درک شود. اما «ژن ژیان آزادی» تلاش کرد آزادی را وارد زندگی روزمره کند. مهم‌تر از همه نشان داد که مسئله را نمی‌توان از مسئله‌ی جامعه جدا کرد.

اگر بخواهیم از منظر اندیشه‌ی اوجالان این تجربه را جدی بگیریم، نباید در سطح مقاومت متوقف شویم. مقاومت علیه سلطه یک مرحله است. مرحله دشوارتر، ساختن مناسباتی است که سلطه را دوباره تولید نکنند. این همان جایی است که آینده‌ی «ژن ژیان آزادی» به آن وابسته است. آیا این گفتمان می‌تواند از سطح اعتراض فردی به همکاری اجتماعی برسد؟

چهار سالگی «ژن ژیان آزادی» نباید فقط فرصتی برای بازگویی خاطرات شهریور ۱۴۰۱ باشد. می‌تواند فرصتی برای بازاندیشی باشد؛ برای اینکه جامعه از خود بپرسد از آن تجربه چه آموخته و چه چیزی هنوز نیاموخته است. اگر «زن» را آغاز کنیم، به مسئله سوژگی می‌رسیم. اگر «زندگی» را دنبال کنیم، به کیفیت زیست و حق ساختن آینده می‌رسیم. اگر آزادی را تا انتها دنبال کنیم، به مسئله‌ی قدرت و سازمان اجتماعی می‌رسیم. در نهایت، ارزش تاریخی «ژن ژیان آزادی» شاید نه در این باشد که یک‌باره به همه‌ی مطالباتش رسیده باشد، بلکه در این باشد که امکان پرسیدن را تغییر داد.